



شماره ۱۲۵

اردیبهشت ماه ۱۳۱۶

سال چهارم

سبک شعر فارسی

بقلم آقای ملک الشعراء بهار

مقدمه ضرر ندارد اگر اشاره کنیم که شعر گوئی از خصایص نژاد آریائی است ، و قدیمترین پیغمبران و رهنمایان مردم آریائی نژاد ، چه در هند ، چه در ایران و چه در یونان شاعران بوده اند .

کتب مقدس ودا ، و قصاید طنائمه مها بهار و راماین و ترانه ها و قطعه های گانای اوستا ، و ابلیاد همر بهترین یادگار گویندگان باستانی این سه ملت همنژاد است و تأثیر آن گویندگان در ملل آریائی قدیم از همین چند آثار مبرهن و آشکار می گردد . از نژاد زرد اطلاع وسیعی نداریم و از مراجعه بتاریخ چین و ژاپن باهمه قدمتش خبر درستی از گویندگان و شعرا بدست نمی آید ، چه سوای کنفوسیوس دانای چینی که شاعر نبوده است ، سایر آثار ادبی چین و ژاپون مأخوذ از ادبیات بودائی است که از ایران و هند بسرزمین زرد بوستان هجرت کرده است .

ملل سامی نیز شاعرانی داشته اند و بنی اسرائیل و سرانیان و اعراب دم از شعر و شاعری میزده اند ، لیکن شعرای آن ملل مانند شعرای ملت ایران و هند و یونان آثار بزرگی که در قلوب مردم اثر وحی آسمانی داشته بلکه خود وحی آسمانی باشد نداشته اند - حتی بعضی از دانشمندان فرنگ را عقیده بر آنست که در میان اعراب قبل از اسلام (برخلاف مشهور) شعر وجود نداشته و عرب پس از آمیختن با ایرانیان بشعر و شاعری پی برده است و قصاید منسوب بشعراى زمان جاهلیت

تمام از جعلیات قرن اول و دوم هجریست، و از مطالعه در آثار مکتشفه عربی در یمن و طور سینا و شمال جزیره العرب و قرائت کتیبه های عربی نیز این معنی مدلل تر میشود زیرا حتی يك فرد شعر هم در میان آنها نیست. و همچنین از مطالعه در تاریخ پیدا شدن موسیقی عربی که آغانی نقل کرده است صحت این معنی یعنی بی سابقه بودن عرب در شعر و موسیقی خوب بدست میآید . . .

سبک شعر قبل از اسلام در ایران :

قدیمترین شعر ایرانی که در دستست، سخنان زردشت است، و آن سخنان عبارت از قطعاتی است بوزن (هجائی) یعنی اشعاری که با (سبب) تنهاتر کیب شده و از (وقد) و (فاصله) و قافیه بی نیاز است، و آن شیوه شعر هم امروز در میان غالب ملل اروپائی رایج می باشد و آن قطعات را در قدیم (گانه) میگویند، و این لغت میان ما و هندویان مشترکست و (گانه) بعدها گانه شد و (گانه) در زبان پهلوی گاس شد و گاس در زبان فارسی گاه شد و گاه بمعنی (مقام) است و مقام بمعنی پایه و رکن موسیقی است و ما امروز آهنگ گوئیم، و لغت گاه مذکور نیز در کلمات : دو گاه - سه گاه - چهار گاه - پنج گاه که آهنگ هائی است، از موسیقی تا بحال محفوظ مانده است. و معنی دیگر گاس یا گاه (تخت) و (جای) است، و مقام که عربی گاه باشد نیز همین قسم است و بمعنی تخت و محل نشستن و جای هم معنی میدهد و این شباهت کلی نیز مؤید روایات آغانی است که موسیقی عرب از فارسی اخذ شده و اصطلاحات آن هم عیناً باقی مانده است. چون کلمه (آواز) که عرب آنرا به (آوازهات) جمع بسته یا عربی ترجمه شده و چون (گاه) که (مقام) شده است.

از زمان ساسانیان اطلاعات زیادتری در دست داریم، چه گذشته از اشعار (مانی) که آنها بشیوه و سبک گانهای زردشت است یعنی شعرهای بی قافیه و هجائی است، اشعاری در کتیبه های ساسانیان مانند (کتیبه حاجی آباد) و در کتیبه سنتی و رسالات ادبی پهلوی مانند (یادگار زریران) و (درخت آسوریک) نیز دیده شده

و از مجموع این آثار و از سایر امارات و اشارات مورخان اسلامی مانند تاریخ سیستان و کتب لغت چنین برمیآید که در ایران ساسانی شعر و شاعری موجود بوده است. اگر کسی با شعار شاعری طبری مسمی به (دیوار دز) که لقب دیگرش (مسته مرد) است و معاصر عضدالدوله دیلمی (قرن سوم) بوده، و ابن اسفندیار آنرا در تاریخ خود نقل کرده است، غور و تأمل کند، بالعیان می بیند که وزن اشعار مذکور با اوزان عروضی عرب هیچ شباهت ندارد و همه هجائی است، و این معنی هم دلیلی دیگر است که اشعار هجائی در این سرزمین از قدیم بوده و تادیری بعد از شیوع عروض عرب هم باقی مانده است.

ضرر ندارد به خلاصه تحقیقاتی که حقیر در طرز سبک و شعر قبل از اسلام از روی مأخذهای متعدد کرده است در اینجا اشاره شود:

در ایران ساسانی ظاهرآ سه قسم شعر رواج داشته است. اول: سرود.

دوم: داستان. سوم: ترانه

سرودها که سرود خسروانی یکی از آنها است. اشعاری بوده است هجائی دارای قافیه و قدری طولانی که خواندن و نواختن آن تنها بحضور پادشاهان و مؤبدان و آتشکدها اختصاص داشته است.

داستانها: عبارت از حماسها و ذکر مناقب و قضاایل بهلوانان و رؤساء و سلاطین یا مناظرهها یا افسانهها بوده است که در حضور رجال و مجامع عمومی و جشنهای ملی و میدانهای بازی با ساز و آواز خوانده می شده است.

ترانهها: مخصوص عبارات عاشقانه و غزل و (تصنیف) بوده و بطبقات عامه اختصاص داشته و در حضور بزرگان بدمرت ازین جنس شعر خوانده می شده است چه از لوازم این جنس شعر دست افشانی و پای کوبی و رقص و باصطلاح امروز (حال کردن) بوده و محافل بزرگان و مجالس رسمی ایران از راه وقار و عظمت با این وضع آشنا نبوده اند.

ازین سه جنس شعر جنس اولش از میان رفته و تنها (سرود کروی) بنقل تاریخ سیستان از آن برای نمونه بر جای مانده است، و شرح آن نیز در کتب لغت ضبط شده است.

از جنس دوم : نمونهایی شکسته بسته در کتب بهاوی باقی مانده، و در میان روستائیان خاصه اگراد و بلوچهام هنوز رسم داستان گوئی شعر و آواز و ساز برقرار است .

از جنس سوم : عروض عرب باتمام زحافات و اجناس خفیف باقی است و عقیده من اینست که عرب نظر بسادگی و خفت روح و آشنا نبودن بزبان فارسی و موسیقی سنگین آن ، وقتیکه بایران آمد تنها از تمام اجناس موسیقی و شعر فقط ازین جنس (یعنی ترانه) خوشش آمد و آنرا دنبال کرد و شعر عرب از آن بیرون آمد - مثلا شعر ابن مفرغ :

آآآ بست و نیبذ است
وعصار است زیب است

سمیه روی سپید است

یا شعری که کودکان باخ گفته اند :

از ختلان آذبه
تر و تپاه آذبه

آوار باز آذبه

ازین جنس است، و بعقیده استاد کریستن سن (کاوه - سال دوم) غاب اشعار ملی ساسانیان ببحر هشت هجائی بوده است و این دو قطعه هم بهمان جرات است .

سبک شعر فارسی بعد از اسلام

بعد از اسلام ، دو جنس از شعر که یکی سرود و دیگر داستان باشد بواسطه

آنکه پادشاهی و ریاست از ایرانیان به عرب انتقال یافت ، از میان رفت . زیرا در ایران بزرگ و پیشوائی و محفل عمده نبود که در آنجا کسی سرود بخواند یا داستان بسراید . پس بالطبع این دو جنس شعر ازین رفت ، ولی جنس سوم چنانکه گفتیم باقی ماند یعنی عرب بسبب سادگی و خوش طرزی و زود فهمی این جنس ، آنرا قبول کرد . ابتدا موسیقی و شعر را اسرای ایرانی در مکه و مدینه بردند و خواندند و باعرب یاد دادند ، و بعد خود اعراب آنرا تکمیل کردند و از موسیقی رومی و شامی هم بر آن مزید کردند و اصطلاحاتی از قبیل رمل و رجز و وافر و خفیف و غیره بر آن

بباز کردند و شعر عرب که با موسیقی همه جا توأم بود بوجود آمد و مجالس خلفا و سادات قریش را بخود مشغول گردانید - سپس از عرب بایران سرایت کرد . تاریخ سیستان در پادشاهی یعقوب لیث صفار گوید :

« شعرا اورا شعر گفتندی بتازی . . . و او عالم نبود ، در نیافت ، محمد وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه باری نبود . پس یعقوب گفت : چیزی که من اندر نیام چرا باید گفت ! محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت . و پیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان بسرود باز گفتندی بر طریق خسروانی ، و چون عجم برکنده شدند و عرب آمدند شعر میان ایشان بتازی بود و همگان را علم و معرفت شعر تازی بود ، و اندر عجم کسی بر نیامد که اورا بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندرو شعر گفتندی ، مگر حمزه بن عبدالله الشاری و او عالم بود و تازی دانست ، شعراء او تازی گفتند و سپاه او بیشتر از عرب بودند و تازیان بودند ، چون یعقوب زنبیل و عمار خارجی را بکشت و هری بگرفت و سیستان و کرمان و فارس اورا دادند ، محمد بن وصیف این شعر بگفت :

ای امیری که امیران جهان خاصه و علم

بنده و چاکر و مولای و سگبند و غلام»^۱

نوضیح آنکه این مورخ یا مورخان دیگر اطلاعات درستی از تاریخ و زبان و ادبیات قبل از اسلام نداشته اند ، و اینکه شعر را مختص عرب دانسته است مرادش همین قسم شعر عروضی است که از ترانها و رنگهای قدیم فارسی اخذ شده منتها این مورخان مأخذ و مبداء آنرا فراموش کرده اند و شعر از راه عرب بگوش آنها رسیده است . با وجود این باز سینه بسینه بخاطر دارند که در زمان ساسانیان سخن بطریق خسروانی و بارودادا! میشده است ، و این همان سرود است که شرح آن گذشت . و باقی اجناس شعر فراموش شده بود .

بعد از تحقیقات معلوم میشود که از روزی که امرای فارسی زبان در خراسان پیدا شدند، شعر فارسی هم پیدا شد، یعنی (شعر غنائی) و این شعر که ما آنرا (غنائی) مینامیم، بقیه الباقیه اقسام شعرهای هجائی قبل از اسلام است.

لیکن نباید غافل بود که با آنکه سرود و داستان یکبارہ از میان رفته بود باز بزودی اقسام شعر غنائی جای آنرا گرفته و بلافاصله قصیده جانشین سرود و مثنویات جانشین داستان و دو بیتی جانشین ترانه شد، و نام سرود را «چکامه» و نام شعر داستانی را «چامه» و نام ترانه را «غزل» نهادند و خود لغت ترانه و دو بیتی و رباعی هم باقی ماند. چکامه و قصیده بایستی از بازده شعر کمتر نباشد و شامل مدح پادشاهان یا شامل مطالب زاهدانه و حکیمانه یا مشتمل بر آداب دینی یا عرفانی باشد و چامه باید شامل ذکر پهلوانان یا سرا میدان و شرح حال بزرگان باشد که بطریق روایت و افسانه خوانده شود. فردوسی گوید:

همه چامه رزم خسرو زدند زمان تا زمان چامه‌ای نوزدند

و غزل (که گاهی آنرا بقلط چکامه هم گفته اند) باید شامل ذکر محبوب و مطالب تشبیب آمیز و فرح خیز باشد و محل و جای معینی برای خواندن ندارد و همه وقت میتوان آنرا خواند. و ترانه و دو بیتی و رباعی نیز شعر آزاد است ولی غالباً باید محتوی غزل یا ذکر حالات قلبیه و هیجانیهای درونی شاعر باشد. و از مجموع غزل و ترانه و دو بیتی اشعار آهنگی یعنی (تصنیف) بیرون می‌آید و تا مدتی نزدیک به ما تصنیفهای ملی همان غزلهای و رباعیها بوده است. اینجا باید گفته شود که وزن ناعی که از ضمایم و مستخرجات بحر هزج است از طرف ایرانیان بعد از اسلام اختراع شده و شمس قیس رازی گوید: «رودکی از کودکی شنید که می‌گوید: غلطان غلطان همی رود تالب گو. و ازین جمله خوشش آمد و رباعی را بدین بحر اختراع کرد و آنرا ترانه نام نهاد» - بعد عربها رباعی را از ایرانیان تقلید کردند و باین بحر شعر گفتند. اما دو بیت یا دو بیتی که نام پهلویات است و بر وزن

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل و از مستخرجات بحر هزج مسدس یا مشاکل است از قدیم بوده و یکی از جمله اقسام شعر داستانی است و در کتاب بهلوی (درخت آسوریک) نمونه‌هایی از آن بر جای است منجمله .

مکو کان تختم فرسیم وات وانان موژک از من کردند و رهنه پایان
مفاعیلان مفاعیلن مفاعیل مفعولان تن مفاعیلن مفاعیل

و این دو مصراع در اصل دو شعر یادویت بوده که هر بیتی دارای دو زاده هجاست - و همین بحر بعدها با بحر مشاکل یا هزج مسدس شبیه گردید و اساتید کم کم زحافات آنرا تعدیل کردند و آنرا بوژن (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) در آوردند و شمس قیس رازی درین باب فصلی زیبا نقل کرده است، هر کس خواهد با آنجا رجوع کند .
و هم امروز در روستای کرمان و فارس و لرستان و عراق این وزن را میسر آیند و داستان‌هایی از دلبران و عشاق بدان وزن نقل می‌کنند ، و اگر یک شعر باشد آنرا (دوبیتو) و چهار مصراع مارا (چار بیبو) میگویند و رباعیات با باطاهر همه ازین قبیل است یعنی بهلویات چار بیتو است - و در باب کلمه (بیت) که ظاهر آن عربی و بمعنی (خانه) است ، نیز حرف دارم ، و در عربی بودن آن مرا تردید است و گمان دارم اصل آن کلمه فارسی است - چه خراسانیان خاصه روستائیان وقتس می‌خواهند از قوالی درخواست خواندن کنند گویند : یک بیتی بگو - یک بیتی یا یک دوبیتی بخوان !
همچنین گفتیم که در کرمان و فارس و عراق هم آنرا (دوبیتو) یا (چار بیتو) با واو تصغیر خوانند .

اینرا هم بگوئیم که در ایران بعد از اسلام اشعار داستانی - یعنی (چامه) بقدری نضج گرفته و فرهنگ نوادی آریایی ما آنرا قوت داد که بکلی از عرب در گذشته بلکه شاید از حد اعلای خود که ایران ساسانی باشد نیز بالاتر رفت - باین طریق که ابتدا داستانها را در بحر هزج مسدس (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) ساختند . اما نه با رعایت تمام قافیه بلکه (دوبیتو) - مثل خسرو شیرین نظامی و ویس و رامین فخر گرگانی - و گوینده آن مسعودی نام شاعری بود که تاریخ حماسی ایران

را از کیومرث تا یزدگرد باین طرز ساخت . بعد از آن دو بحر دیگر یکبارہ پیدا شد . یکی بحر متقارب (فعولن فعولن فعول) که ابوشکور بلخی ورود کی بآن بحر شعر ساختند ، و شعرهای ابوشکور اخلاقی و گویا متضمن داستانی بوده است و نام آن آفرین نامه بوده و بنام نوح بن منصور سامانی کرده . بعد رود کی بحر رمل مسدس (فاعلانن فاعلانن فاعلات) را برای داستان اختراع کرد و کلیله دمنه را بآن بحر ساخت ، و پس از ایندو تن دقیقی داستان زردشت و گشتاسب و یادگار زیران را ببحر تقارب گفت و فردوسی آنرا تکمیل کرد . عنصری هم بحر خفیف و بحر متقارب را در مثنویات خود گفت . سپس عطار و ملای روم بحر رمل را از رود کی تقلید کردند و اولی منطلق الطیر و دومی مثنوی خود را بآن بحر ساختند . و قبل از آنها نظامی از بحر هزج مخزن الاسرار و از شعیب دیگر هزج لیلی و جنون و از بحر خفیف هفت بیکر را بران بحور افزود . سپس جامی آمده بحر دیگر را از رمل را برای مثنوی سبحة الابرار خود انتخاب کرد که بوزن (فعلاتن فعلاتن فعلات) بود :

والی مصر ولایت ذوالنون	آن بانواع فضایل مشحون
گفت در کعبه جوانی دیدم	بچه جوان سوخته جانی دیدم
	الی آخر

و گویا بهتر ازین اوزانی که تا بحال برای افسانه و داستان اختراع شده است نتوان بدست آورد و هر کدام ازین اوزان مناسب حال و مقالی است . بحر متقلب برای حماسه و تاریخ . بحر رمل برای بند و اندرز . بحر هزج برای عشق و جوانی . و داستانهای عاشقانه مناسب دارد ، و درین بینها چه از طرف رود کی و چه از طرف امیر خسرو دهلوی بحور دیگر مانند (مفعول فاعلاتن فاعلین) از بحر مضارع و (فعولن فعولن فعولن) متقارب کامل ، برای مثنوی سازی گفته شد ولی رواج نیافت و همان بحور معروف باقی ماند .

این موضوع که بر اثر اختتام سال چهارم مجله نا تمام میماند ، در سال آینده بوسیله نویسنده فاضل تحریر آن کامل خواهد شد .